

حضرت باران؛ خلاق تشنه اند

۸ مرداد

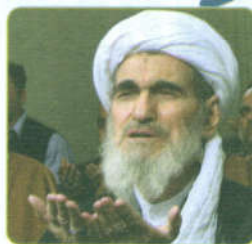
درگذشت آیت الله مشکینی (۱۳۸۶)

در یکی از روزهای تنگدستی مبلغی به دستم رسید. آن ایام معمولاً شب‌ها پس از تعطیل شدن کتابخانه مدرسه فیضیه، ساعتی را هم در حرم مطهر حضرت معصومه مطالعه می‌کردم و هنگامی که به خانه باز می‌گشتم بچه‌ها خواب بودند. آن روز قبل از خروج از منزل به خانواده گفتم برای غذای منزل خرید می‌کنم. عصر وقتی که زودتر از هر روز از کتابخانه به قصد خرید، خارج شدم، در بین راه متوجه شخصی شدم که درخواستی از من دارد. او گفت: «مهمان دارم و وسیله پذیرایی ندارم و خجالت می‌کشم به خانه بروم.» تمام مبلغی که داشتم را به او دادم و خودم، دوباره به کتابخانه برگشتم و تا پاسی از شب در حرم ماندم و با دست خالی به خانه رفتم.

(خاطره‌ای از آیت الله علی مشکینی)

۹ مرداد: حادثه جمعه خونین مکه

خواهرم لباس سپید پوشیده بود. واژه‌هایش همه «لیک»، همه «الله اکبر» خواهرم ایمان داشت که حریم حرم الهی، امن امن است. می‌شود اوج گرفت و به ملاقات ملکوت رفت. خواهرم هرگز خیال نمی‌کرد که چهل و تعصب دشمن، حرمت حرم دوست را نادیده بگیرد. اما دشمن، با یک هدف برنامه‌ریزی شده، تیغ به دست گرفته بود. خواهر مرا و هر که مثل خواهر من، لباس سپید پوشیده بود را از لب تیغ تیز کینه‌گذرانند و واژه‌های «لیک اللهم لیک» او را، تکه تکه کرد. از آن روز تا حالا، کودکان خواهرم نامه که می‌نویسند، آن را به نشانی بقیع پست می‌کنند.



۴ مرداد: مرگ رضاخان پهلوی در ژوهانسبورگ (سال ۱۳۲۳)

۵ مرداد: مرگ محمدرضا پهلوی پادشاه خائن ایران در قاهره (سال ۱۳۵۹)



۷ مرداد

فرار بنی صدر از ایران (۱۳۶۰)

در جنگ، تلفات زیادی می‌دادیم. چرا؟ چون رئیس جمهور گفته بود نباید اسلحه به مردم بدهید. نباید کسی را در سپاه بپذیرید. نباید رو در رو با عراقی‌ها شوید. گروهک منافقین، یک طرفدار سرسخت پیدا کرده بودند. طرفداری که بهشتی را می‌کوبید و روی حرف امام خمینی، حرف جدیدی می‌زد. درگیری‌های حزبی و قومی تشدید شده بود و همه این‌ها، زیر سر بنی صدر ملعون بود. وقتی که عزلش کردند، فکر می‌کرد در ایران با یک زندگی مخفیانه، بتواند به فعالیت‌هایش ادامه دهد اما شهید رجایی که بر مسند ریاست جمهوری نشست، مایوس شد. و تنها گریم و لباس زنانه به دادم رسید تا بتواند از میان مردم ایران، فرار کند.

بچه که بودیم، حرف‌های قلمبه‌ای می‌شنیدیم که بر ایمان خیلی خنده‌دار بود. مثلاً بعضی‌ها می‌گفتند: تاریخ بزرگ‌ترین معلم است. ما خیال می‌کردیم تاریخ، یک معلم قدبلند و چهارشانه سیبیلو است که ترکه بلندی به دست می‌گیرد و فریاد می‌زند. بعدها که کم‌کم، بزرگ‌تر شدیم، قیافه تاریخ در ذهنمان تغییر کرد. چرا که خیلی جاها می‌شنیدیم که می‌گفتند: «زباله‌دان تاریخ»، هیبت آن معلم بداخلاق و گنده، به یک سطل آشغال تبدیل شد. حالا می‌فهمیم که تاریخ هم بزرگ‌ترین معلم است و هم جایی برای دفن آدم‌ها و خاطراتشان. درست وقتی پرونده پهلوی‌ها بسته شد و پدر و پسر به مرگی هزار بار بدتر، تن دادند، معلمی مهربان و پیر چون تاریخ، سر برآورد و گفت: حق، همیشه بر باطل پیروز است.



۱۱ مرداد: شهادت شیخ فضل الله نوری

میدان توپخانه تهران، هنوز برای آدم‌هایی مثل شیخ فضل الله، دلتنگ است. مردی بزرگ و سترگ که وقتی به انحراف مشروطه پی برد، فوراً به تمام بلاد و ولایات تلگراف زد و مشروطه را حرام دانست. مشروطه به جای آنکه در خدمت حدود و قوانین الهی باشد، شده بود مهر سکوت در مقابل رژیم. طبیعی بود که شیخ، تن به فرمان مشروطه ندهد و دعوت سفارت روس را برای پناهندگی نپذیرد. مصادف با ۱۳ رجب ۱۳۲۷ قمری، چوبه‌دار، در میدان توپخانه غم شد و شیخ، چشم از این جهان بست.



۳ شعبان

ميلاد امام حسين و روز پاسدار

صحیفه‌ها، کم از بلاغت کتاب مولا ندارد. آنجا که واژه‌ها ته می‌کشند و زبان به لکنت می‌افتد، کلام تو آغاز می‌شود. آن هم چه کلامی. پر از واژه‌های ناب که راه و رسم گفت‌وگو با «او» را یادمان می‌دهد. ما در کتاب تو تازه خدایمان را یافته‌ایم و مشق عشق می‌کنیم تا مقصود دل کوچکمان را با واژه‌های خدایات ابراز کنیم. صحیفه‌ها را روی قلب‌هامان حک کرده‌ایم باشد که این قلب ناآرام، کمی آرامش بیاموزد.



۵ شعبان

ميلاد امام سجاد

ميلاد تو، روز بلوغ جوانه‌هاست. با نام تو بزرگ می‌شوم و به بار می‌رسم. در باورم، تمام قد ایستاده‌ای به تماشا. معصوم و مقتدر. حریت و هویت می‌بخشی. و از تحریف مقدساتم، برحذر می‌داری. تو رؤیای پاک چشمه‌ای، آنگاه که می‌جوشد و لبریز می‌شود و سیراب می‌کند. یا حسین! پرچمی هم بر گنبد اشتیاق ما بیفزای تا در مسیر بادهای دلتنگی، پرچم ما نیز سوی باغ تو برقصد.



۱۵ شعبان

ميلاد امام زمان

و روز جهانی مستضعفین

آقا که بیاید، چشم‌انداز پنجره‌های روح ما، دیگر این کویر خشک نخواهد بود آقا که بیاید، شاخه‌های رنجور و بیمار باور ما، هرس می‌شود، و از آندیشه‌های ناب ملکوتی، به ایمان ما، قلمه می‌زند تا ما بارور شویم. مؤمن شویم. تازه شویم... آقا که بیاید، گنجشک‌های دلتنگی از سرشاخه‌های تنهایی‌مان می‌پرند و بلبل طلایی سرور، مستانه می‌خواند. آقا که بیاید من می‌خندم، تو می‌خندی و همه روزنامه‌ها تیتیر می‌زنند: امام آمد...



۲۹ رجب: وفات حضرت خدیجه

به یاد داری محمد؟ زنان مکه برایم خواستگاران آنجانی می‌فرستادند. همه پول‌دار و تاجر. همه از سران معروف قبیله عرب. اما... چشمان تو، محمد! گواه چیز دیگری در وجود تو بود. گویی که همه وجود خدیجه، بزرگ‌ترین و ثروتمندترین زن عرب را تسخیر کرده بود. زندگی با تو هزار بار برایم شیرین‌تر بود. روزهای نخستین وحی را هرگز فراموش نمی‌کنم. تو شده بودی پدر امت و هر شب لباس تو از خاکستر پشت بام‌ها، آلوده بود. با اشک چشم لباس‌هایت را می‌شستم و زندگی با تو، باز هم برایم شیرین بود. حلالم کن محمد! و دخترم را دریاب.

۱۱ شعبان ميلاد حضرت علی اکبر و روز نوجوان



حسین به بالین لیلا می‌آید و علی را به آغوش می‌کشد. این علی است زاده حسین. چشم که بر هم می‌زند، دنیا در نگاه او می‌چرخد و چشم مهربان محمد را یادآور می‌شود. لبخند که می‌زند، کم از ملاحت خنده‌های محمد ندارد. این علی است. شبیه‌ترین مرد به آخرین پیغمبر و گام که برمی‌دارد، دل حسین برای نبی تنگ می‌شود.



۴ شعبان

ميلاد حضرت ابوالفضل العباس

بزرگ باد نامت که در تلاطم پولادها، مرد ماندی و نگاه پر از تحسین دشمنان را، در حسرت پیروزی گذاشتی. تو همان راز رشیدی که حسین، چشم از تو بر نمی‌داشت و زینب، همه امیدهایش را به بودن تو دوخته بود. امروز، روز جهانی «ادب» است. تا تو هستی، کسی وفادارتر از تو نیست.

۲۵ رجب

شهادت امام موسی کاظم

عاقل، به مقداری از مال که زندگی‌اش را تأمین کند، قناعت می‌کند و کسی که به همین اندازه قناعت کند، از دیگران بی‌نیاز است. بکوشید اوقات خود را به چهار بخش تقسیم کنید: بخشی را برای مناجات و عبادت خداوند؛ قسمتی را برای کسب روزی حلال؛ وقتی را برای معاشرت و صله ارحام و زمانی را برای استراحت و تفریح سالم اختصاص دهید.



۲۶ رجب

وفات حضرت ابوطالب

عبدالمطلب که درگذشت، قریش بود و ابوطالب. نفس ابوطالب حق بود و کلامش اثرگذار، و این یعنی ابزاری قوی برای محمد تا بتواند وحی را جا بیاورد و کلام خدا را در گوش جان‌ها بنشاند. ابوطالب حق پدری بر گردن اسلام دارد. سیر بلای محمد، مدافع پیغمبر خدا و پرورنده وصی و جانشین او. ابوطالب که رفت، تازه محمد یتیم شد.



۲۷ رجب

مبعث پیامبر اکرم

بخوان محمد! بخوان و دنیا را غرق واژه‌هایی بکن که یک‌راست از بهشت آمده‌اند بخوان و بگذار بلور دل‌های مردمان که این روزها تیره و تار شده است، با کلمات خدایی تو، پاک شود. آی محمد! تو، قرار است پدر این امت باشی. شرح صدر بخوان برای سینه پر درد. این قدر نلرز از شگفتی پیام الهی، یا ایها المدثر! قم فاندرا... برخیز محمد! جهان خاموش منتظر صدای توست. تا تو بخوانی یا ایها الذین آمنوا! بخوان محمد! بگو به آنان که بشری مثل خودشان هستی تا به تو اعتماد کنند. ترس از طعنه کینه‌ورزان و اهانت جاهلان. بخوان تا باران بیابرد! حضرت باران! خلاق تشنه‌اند.



۲۷ مرداد: درگذشت کمال‌الملک



نقش بزن استاد! دنیای بی‌رنگ و روح ما را زنده کن. این قلموی جادویی‌ات را تکان بده. بگذار رنگ‌ها در هم ترکیب شوند. نور، جای خودش را پیدا خواهد کرد و سایه‌ها، اشکال بوم تو را بعد خواهند داد. زود است که نیشابور جسم تو را به بر بگیرد. هنوز باید که باشی و نقش بزنی طاق ما را.

۲۸ مرداد: فاجعه آتش سوزی سینما رفس آبادان



می‌گفتند فیلم گوزن را داشته بخش می‌کرده. می‌گفتند بوی تند بنزین توی سالن می‌آمد. می‌گفتند بیشتر کسانی که آمده بودند فیلم ببینند، زن و کودک بوده‌اند. می‌گفتند درها از پشت قفل شده بود. می‌گفتند پرده سینما شروع کرد به سوختن. می‌گفتند مردم از ترس، پشت‌درها جمع شده بودند و درها باز نمی‌شد. می‌گفتند خیلی‌ها همان اول، زیر دست و پا له شدند. می‌گفتند سینما مثل یک ماکروفر بزرگ، می‌سوخت و کباب می‌کرد... می‌گفتند گوزن‌ها، رم کرده بودند...

۲۴ رجب: فتح قلعه خیبر به دست توانای حضرت علی



خیبر، سرزمین حاصل‌خیزی در ۳۲ فرسخی شمال مدینه دارای هفت قلعه بود. یهودیان، خیبر را پایگاه خود قرار داده بودند و بر ضد اسلام، تلاش می‌کردند. پیامبر یارانش را فرستاد تا این کانون ضد اسلامی را فتح کنند. مسلمانان همه قلعه‌ها را فتح کردند اما فتح دو قلعه آخر، ده روز طول کشید. پیامبر وقتی دید عملیات دارد به طول می‌انجامد، فرمود: فردا پرچم جنگ را به مرد رزمنده‌ای می‌دهم که فرار در مرامش نیست. او خدا و رسول خدا را دوست دارد، خدا و رسولش نیز او را دوست دارند و خدای تعالی خیبر را به دست او فتح می‌کند... و فردا، علی آمد...